■ شاعری چند ساحتی
نگاهی به جان و جهان ادبی دکتر «محمدرضا ترکی»
■ از تهران تا بلخ
نقدی بر مجموعه‌شعر «صبح زود» سروده «سیدعلی لواسانی»

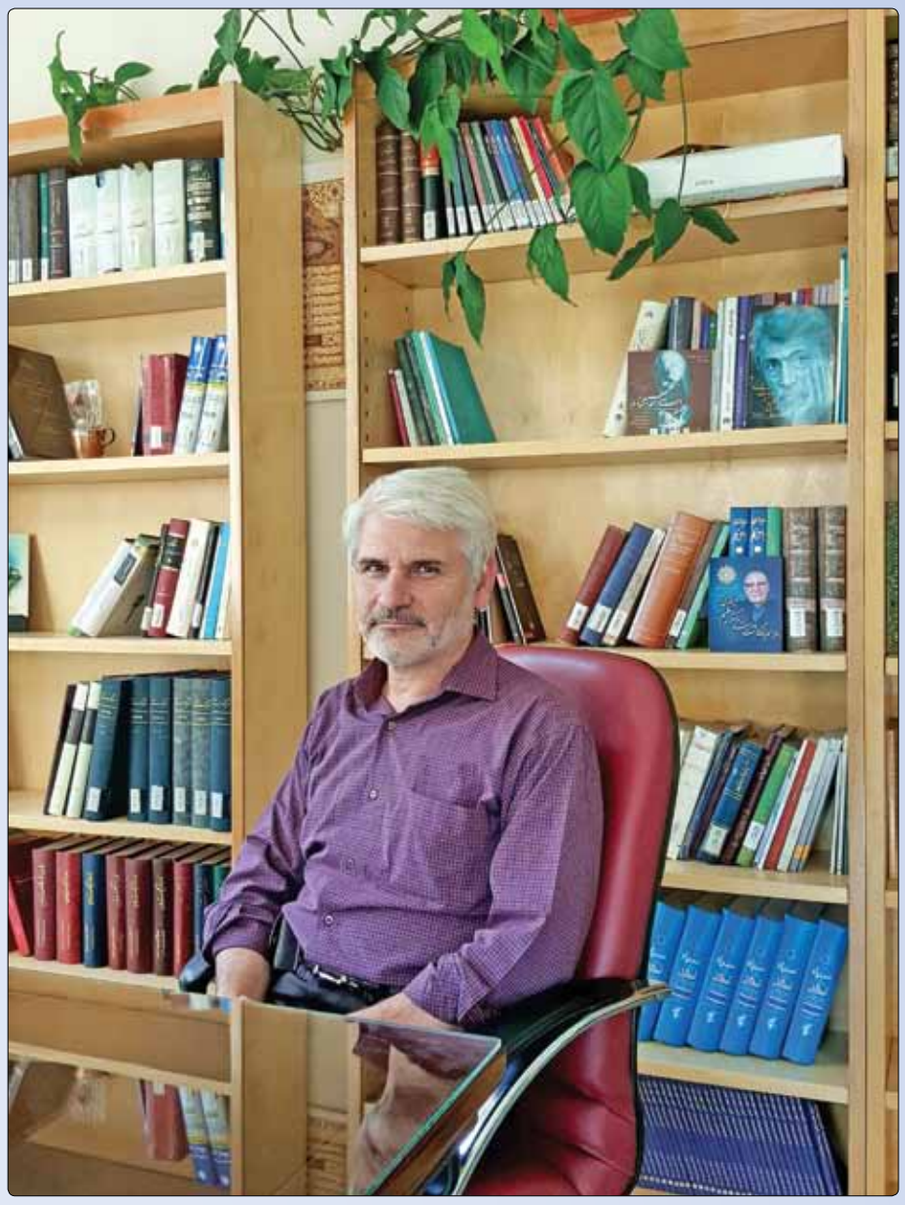

نگاهی به جان و جهان ادبی دکتر «محمدرضا ترکی»

شاعری چند ساحتی

[رضا اسماعیلی]

■ **ضرورت بازتعریف شعر**

از آنجـا که از کودکی همیشـه در گوش مـا خوانده‌اند شعر چیزی نیست جز «خیال‌پردازی» و «تصویر»، و شاعر موجودی است که به علت «جنون شاعرانه» به جای زندگی در زمین در آسـمان‌ها سـیر می‌کند، متاسفانه نسل امروز درباره شعر و شاعری تصور غلطی پیدا کرده‌اند. به همین علت بسیاری از مردم شاعران را موجوداتی خیالباف و احساساتی می‌دانند که جز «ای دل، ای دل» کردن و از «گل و بلبل» سـخن گفتن، کار دیگری بلد نیسـتند! حال آنکه رسالت یک شاعر اصیل، صرفا آموختن آداب دلبری برای تحریک احساسات نیست. شعر خوب شعری است که پیش و بیش از آنکه ما را بگریاند یا بخنداند، رستاخیزی معنوی در جان و جهـان ما ایجاد کند و ما را به «خـوب دیدن» و «خوب فهمیدن» دعوت کند.

با اسـتناد به تعریف غلطی که از شـعر و شـاعری شده است، بسیاری از شاعران روز و روزگار ما نیز رسالت انسانی و اجتماعی خویش را از یاد برده‌اند و برای دل‌ربایی از خلق روزگار، در مکتب شاعری «ساحری» آموخته و در شعر فقط و فقط به دنبال مشـاطه‌گری و بزک کـردن کلمات‌اند. از همین رو تنها دغدغه این گروه از شاعران، کسب مهارت در «آداب دلبری» و آموختن رمز و راز «چگونه گفتن» است، نه اندیشیدن به ادب و آداب «چه گفتن» که محصول و دستاورد «تعهد انسانی و اجتماعی» است. حال آنکه گوهر و جوهر شعر «تعهد و رسالت» است، چنانکه زنده‌یاد «جلال آل‌احمد» در این باره براستی و درستی گفته است:

«اگر می‌خواهی با شعر، تفنن کنی؛ اگر می‌خواهی وقت بگذرانی و اگر این را هم وسیله‌ای می‌دانی که سری توی سرها درآوری؛ کور خوانده‌ای. در این ولایت کار هنر، کار جهاد است. جهاد با بی‌سوادی، با فضل‌فروشی، با فرنگی‌مآبی، با تقلید، با دغلی؛ با نان به نرخ روز خوردن، با بلغمی مزاجی... حالا اگر مردی، این گوی و این میدان».

جلال در جایی دیگر با تاکید بر مسـؤولیت اجتماعی و انسـانی هنرمند، خطاب به شاعران می‌گوید: «در هر بیتی باید مویی از سـرت سفید بشود و با هر شعری گوشه‌ای از جانت بسوزد. مبادا شعر تو هم مثل زندگی دیگران فقط از بغل گوش‌ات رد شده باشد!»

چنانکه اشاره شد، دکتر ترکی خرج خود را از سفره شاعرانی که صرفا به دنبال تحریک احساساتند جدا کرده است. او به ارجمندی شعر فکر می‌کند و شعر را در خدمت کرامت‌های والای انسانی به کار می‌گیرد. از همین رو است که شعرش آیینه حکمت و اندیشه است و زبانش، آمیخته با دانایی. به کالایی لوکس و فانتزی تبدیل شده است؛ شعری که هدف غایی و نهایی‌اش، تولید التذاذ ادبی و هنری است.

شـاعران لفظ‌محوری که مرام و مسـلک «زبان‌پرستی» را پیشـه خود کرده‌اند، در مسـند شعر و شـاعری، به جای «دلیری»، به دنبال دلبری، و به جای «روشنگری» به دنبال سـخنوری و صنعتگری‌اند. یعنی به فرم و صورت شعر بیش از مضمون و سـیرت آن می‌اندیشـند، و همین صورت‌گری و صورت‌پرسـتی آنـان را از درون و باطـن، و جان و جهان شعر اصیل پارسی که «بیدارگری» و «حکمت» است غافل می‌کند، تا بدانجا که گاهی بر توهمات و تخیلات مالیخولیایی و روان‌پریشانه خویش نیز نام شعر می‌گذارند. به اعتبار همین تعریف غلط، این جماعت شاعرانی همچون فردوسی، سعدی، نظامی، ناصرخسرو، اقبال و پروین را تنها به جرم اینکه جوهره اشعارشان «حکمت»، «اندیشه» و «بیدارگری» است، «ناظم» می‌نامند. حال آنکه شـعر اصیل شعری است که جوهره آن «دانایی» و «بینایی» باشد و ما را به رسالت انسانی و اجتماعی، اندیشه‌ورزی و «تفکر شاعرانه» دعوت کند. خداوند در قرآن -آیه ۲۷۷ سوره شعراء -از شاعرانی که در منزل «تصویرگری» و «خیال‌پردازی» صرف توقف کرده‌اند، به عنوان شاعرانی یاد می‌کند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند. شاعرانی که در هر وادی سرگردانند و مطالبی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند!

از همین رو است که «خاقانی» در شعری گفته است:

مرا به منزل «الا الذین» فرود آور
فرو گشای ز من طمطراق «الشعرا»

دکتر ترکی براستی و درستی این حقیقت را دریافته است که رسالت شعر، دلبری نیست، یادآوری و حقیقت‌گستری است. آری! اگر نگاه‌مان را به شعر عوض کنیم و به رسالت شعر و شاعر ایمان بیاوریم، باور این اصل که شعر هم می‌تواند باعث «تغییر نگرش»، «تغییر رفتار»، جریان‌سازی و فرهنگ‌سازی شود، کار دشواری نیست. ضرب‌المثل‌های فارسی گواه صادقی بر درستی این ادعاست. نقش ضرب‌المثل‌ها در اندیشه‌ورزی، فرهنگ‌سازی، اصلاح فرهنگ عمومی و تقویت هویت ملی غیرقابل انکار است. البته نه همه آنها، بلکه ضرب‌المثل‌هایی که ریشه در اصالت‌های فرهنگی و دینی دارند و جان‌مایه آنها دانایی و بینایی است.

باید صادقانه بپذیریم که به خاطر توجه افراطی به «التذاذ هنری»، این بخش مهم از کلام بزرگان در تعریف شعر همواره مورد غفلت قرار گرفته است که: «شعر سخنی است اندیشیده، مرتب و معنوی/ شمس قیس‌رازی، المعجم فی معایر اشعار العجم». اکثر قله‌های شـعر و ادب پارسی نیز پیش و بیش از آنکه شاعر باشند و به شعر بیندیشند، در کسوت حکیم، فیلسوف و فقیه به دنبال کشف گوهر و جوهر معنا بوده‌اند.

چنانکه مولانا بیدل دهلوی گفته است:

نشسـتی عمرهـا حسـرت کمیـن لفظ‌پردازی
ز خون گشـتن زمانی غازه شـو حسن معانی را
(بیدل)

برای اصلاح این ذهنیت غلط که شـعر فقـط در صـورت و تصویـر و لفظ خلاصه نمی‌شود و هدف غایی و نهایی‌اش «تحریک احساسات»، مداحی و مرثیه‌خوانی نیست، باید به «بازتعریف» شعر و شاعری پرداخت. امروز ضروری است این حقیقت مغفول‌مانده را احصا کرد که شعر اصیل فقط کلامی موزون، مقفی، مخیل و «تصویرمحور» نیست و بر خلاف گفته نظامی گنجوی «اَکذَب» او «اَحسَن» او نیست:

در شعر مپیچ و در فن او
چون اَکذَب اوست اَحسَن او!

کسـانی که شـعر را در «التذاذ هنری» صرف خلاصه می‌کنند و شاعر را موجودی خیالباف و مجنون‌صفت می‌خوانند که باید دور تفکر و حکمت و اندیشه را خط بکشد و شـب و روز «مرثیه‌خوان دل دیوانه» خویش باشـد، و به دنبال القای این دروغ بزرگ به جامعه هستند که کار شعر و شـاعر فقط و فقط «دل ای دل ای» کردن است، بی‌هیچ شکی از بلوغ فکری مردم می‌ترسند و می‌خواهند جامعه را در عقب‌ماندگی فرهنگی نگاه دارند.

جان کلام آنکه شعر، ترجمان «نور» و «شعور» است و شاعر فرزند خلف حکیمان و عالمان. و این دقیقه‌ای است که در شعرهای روشن دکتر ترکی نمودی خجسته و برجسته دارد.

شعر گاه آخرین بهانه می‌شود
برای زیستن
همدمی برای لحظه گریستن
شعر گاه سنگری‌ست
گاه خنجری
شعر نیز روسیاه یا سپید می‌شود
شعر هم شهید می‌شود!
کاش شعر من جوانه‌ای شود
بر درخت بی‌بهار... [۳]

پانوشت‌ها

۱ - هنوز اول عشق است، محمدرضا ترکی، تکا، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۲۰
۲ - همان، ص ۴۰.
۳ - همان، ص ۷۶.

شاعرانِ پیش از این
بیشتر
رهروان عشق بوده‌اند و حاملان معرفت
یا حکیم
یا لسان غیب...
ما ولی
بیشتر
شبروان خلوت و خیال و عُسرتیم
راویان شکّ و وهم و ریب
یا لسان عیب!
(محمدرضا ترکی)

حرف زدن درباره شعر و شخصیت ادبی توانمند، استادی برجسته و پژوهشگری نکته‌سنج همچون دکتر محمدرضا ترکی کار مشکلی است.

نسل فرهنگی انقلاب – بویژه اهالی شعر و ادبیات – دکتر ترکی را بیشتر به عنوان یک شاعر می‌شناسند. ولی بی‌هیچ اغراقی باید گفت وی علاوه بر شعر و شاعری، در ساحت‌های دیگری نیز فعالیت می‌کند که کمتر به آن پرداخته شده است. از جمله این ساحت‌ها، ساحت تحقیق و پژوهش است که مورد غفلت قرار گرفته و کمتر به آن پرداخته شده است. از جمله تالیفات قابل تامل محمدرضا ترکی در حوزه پژوهش، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

پارسـای پارسی (سلمان فارسـی به روایت متون فارسی)، از واژه تا صدا (پیرامون ادبیات و رادیو)، نقد صیرفیان (در حوزه خاقانی‌شناسی)، پیشگامان شعر فارسـی، تاریخ و تطور علوم بلاغت (ترجمه)، مدخل «خاقانی شـروانی» در دانشـنامه زبان و ادب فارسی، زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی زنده‌یاد دکتر قیصر امین‌پور، مدخل «منشئات خاقانی» در دانشنامه زبان و ادب فارسی، ادبیات انقلاب اسلامی، و...

اما بپردازیم به ترکی شاعر... محمدرضا ترکی - به اعتبار شـعرهایی که از او خوانده‌ایم - شـاعری اسـت که از پیاله «حکمـت» آب می‌خورد. او در شـعر، لهجـه‌ای عالمانه و حکیمانه دارد. به شعر به چشم یک کالای تزیینی و تجملی نگاه نمی‌کند. شـعر در نگاهش محمل «نور و شعور» است و وسیله‌ای برای هدایت و روشنگری. شعری که بر پیشانی این یادداشت نقش بسته است، گواه صادقی بر این ادعاست.

او با رفتار هوشمندانه خود با کلمات به ما می‌آموزد که شعر پیش و بیش از هر چیز، به تماشا گذاشتن سیمای شعور و فرزانگی انسان است، نه هنر مشاطه‌گری و بزک کردن کلمات. او بر این اعتقاد و باور است که «شعر و شرع و عرش» از یک خانواده‌اند و شاعران وارث «چراغ و آب و آینه».

او رهپوی شـاعران بزرگی چون فردوسی، ناصرخسرو، عطار و مولاناست. از همین رو، در عرصه شعر، به جای سقوط و هبوط در دامچاله «عقل‌سـتیزی» و «عقل‌گریزی»، به دنبال ایجاد تعامل و هم‌افزایی بین «عقل و احساس» است. از همین رو، در شـعر تنها به دنبال «تحریک احساسات» و ایجاد تاثرات عاطفی نیسـت، بلکه بیشـتر بر این سر و سوداست که به مدد شعر، به اندیشه و شعور مخاطب تلنگر بیداری بزند و خواننده را از خواب غفلت و رخوت و عادت بیدار کند. ما در آیینه جان سروده‌های او، سیمای فرهیخته انسانی را به تماشا می‌نشینیم که از معبر عشق، به سرمنزل «عقل» می‌رسد و از شجره طیبه «حکمت و معرفت» میوه «دانایی و توانایی» می‌چیند:

شبی خواب جهان در بستر کابوس خواهد سوخت
زمین در هُرم یک طوفان نامحسوس خواهد سوخت
حقیقت مثل مرغی آتشین بال و اساطیری
هزاران بار در خاکستر ققنوس خواهد سوخت
و انسان بار دیگر در هبوطی یا سقوطی تلخ
سراپا در هجوم جلوه طاووس خواهد سوخت
اگر افراسیاب و کینه‌اش هم دست بردارند
زمین را آزمندی‌های کی‌کاووس خواهد سوخت
در آن درد و دریغ آباد و وانفسای بی‌فریاد
تمام واژه‌ها جز حسرت و افسوس خواهد سوخت
ولی همواره تا راهی به سوی روشنی باشد
چراغی در دل شب‌های بی‌فانوس خواهد سوخت! [۱]

ترکی شاعری حقیقت‌کیش و آزاداندیش است. از قبله و قبیله شاعرانی که شعر را پرتویی از شعور نبوت می‌دانند و هرگز با قلاب شعر، در اندیشه صید ماهی دنیا نیستند. او با حنجره عشق و تعهد، در گوش زمانه، صلای بیداری سر می‌دهد و با انگشـت اشاره شعر، مسیر راستی و درستی و رستگاری را نشان می‌دهد.

او با شب‌چراغ شعر و شعور به دنبال رد پای انسانی از جنس پیامبران الهی است؛ انسان آزاد و سربلندی که به مدد انتخاب مسؤولانه از زندان‌های غفلت و عادت و طبیعت سر بر آورده و ردایی از جنس رسـالت و تعهد بر دوش دارد. شاعری که با تذکر «انسان» و کرامت‌های انسانی، ما را بر خوان جاودان «عشق» دعوت می‌کند:

نه جانور، نه دیو، نه مردم؛ معجونی از غرور و توهم
بی‌بهره از حقیقت انسان، چیزی شبیه سوءتفاهم
در جنگلی از آهن و سیمان، در غارهای تازه انسان
انسان نیمه اهلی امروز، مانده‌ست بی‌سرود و ترنم
لبریز از تمرد و عصیان، سرشار از تغافل و نسیان
جاوید در بهشت حماقت، ناخوانده رمز آدم و گندم
چشمی بدون لذت دیدن، گامی بدون شوق رسیدن
با خنده‌ای به رنگ شقاوت، بی‌بهره از صفای تبسم
در جنگلی به وسعت دنیا، یک روح زخم خورده دروا
انسان بی‌هویت تنها، بی‌خویش و بی‌خدا و رها، گم
انسان بدون عشق و کرامت، چیزی‌ست مثل جنگل و دریا
جنگل ولی بدون طراوت، دریا ولی بدون تلاطم [۲]

عبارت دیگر، او در زمره شاعران اندیشه‌محور و معناباور است. برای اثبات این ادعا، بازخوانی غزل زیر، خالی از لطف نیست:

تصویرها در آینه‌ها دست دوّم است
جان شما جهان شما دست دوّم است
بوی نمور کهنگی و نم‌گرفتگی
پیچیده است، بس‌که هوا دست دوم است
در روزنامه‌ها خبری نیست، هرچه هست
یا حرف راست نیست، و یا دست دوّم است
تا نور آن به ما برسد کهنه می‌شود
خورشید آسمان شما دست دوّم است
کالای تازه‌ای هم اگر دارد این جهان
تا می‌رسد به بندر ما دست دوّم است
کالای این خرافه‌فروشان نوگرا
با آنکه هست تازه‌نما، دست دوّم است
گفتی چرا دعا به اجابت نمی‌رسد؟
زیرا که دست‌های دعا دست دوّم است
کو آن خدای تازه و زیبای عاشقان؟
آه این خدایتان، به خدا، دست دوّم است

■ **شعر اصیل مولود «دانایی» و «بینایی» است**

گفته شد شعر ترکی، شعری معنابنیاد و مضمون‌محور است؛ عنصری که جای خالی آن در شعرهای روز و روزگار ما بشدت احساس می‌شود. معناگریزی و معناستیزی و دمیدن در تنور لفظ، شیوه‌ای است که بسیاری از شاعران روزگار ما به اعتبار فهم ناقصی که از «مرگ مولف» و «سپیدخوانی» در شعر دارند، دنبال می‌کنند. به همین خاطر، شعر رفته‌رفته به

نگاه

نقدی بر مجموعه‌شعر «صبح زود» سروده «سیدعلی لواسانی»

از تهران تا بلخ

[حمیدرضا شکارسری]

اینکه بتوان مجموعه‌شـعری را به سرعت خواند و تمام کرد نشانه چیست؟

اشعار آن سطحی‌اند و درک‌شان آسان است.

اشـعار آن ساده نوشته شـده‌اند و دور از فرم‌ها و ساختارهای پیچیده، مفاهیم خود را هر چند عمیق، بسادگی انتقال می‌دهند.

اشـعار آن چه از نظر محتوا و چه از نظر مضامین و تعابیر، دلنشین و شیرینند و خواندن‌شان ملال‌آور نیسـت. (این لزوما به معنای درونمایه شاد و شنگول اثر نیست!)

یا کاملا برعکس، اشـعار آن دارای چنان غموضی اسـت که بتدریج مخاطـب را از ارتباط‌گیری با خود ناامید می‌کند.

و چندین و چند دلیل از این دست...

«صبـح زود» یک مجموعه‌شـعر از «سـیدعلی لواسانی» است که به سرعت خواندم اما چرا به سرعت؟

ساده‌نویسی در شعر روزگار ما که بویژه در فضای شعر نو این سال‌ها کاملا ملموس و رایج شده، بتدریج خود را در فضای شعر سنتی هم جا انداخته است. اینکه این پدیده معلول چه شرایط و چه اوضاعی است، خود موضوع بحثی است گسترده که در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد اما در هر صورت «لواسـانی» در جهت آن شنا می‌کند و به صید شعر می‌پردازد!

روابط بین واژگان در شعرهای «صبح زود» شفاف و زودیابنـد اما این به معنای سـطحی بودن مفاهیم واژگان و درونمایـه شـعرها نیسـت. مراعات‌النظیر رایج‌ترین شگرد «لواسانی» برای دستیابی به انسجام

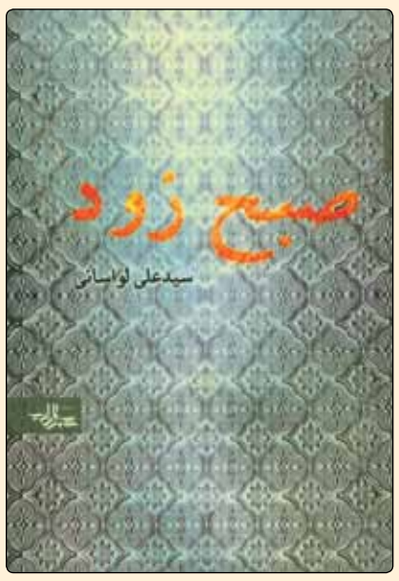

معانی است. از آنجا که نظیرهایی که در شعرهای او مراعات می‌شوند یا در تاریخ ادبیات بسیار پربسامدند یا در زندگی روزمره امروز ما پرکاربردند، براحتی احساس و جذب می‌شوند.

«گفتم دعای تشنه من مستجاب شد
تا دیدنت دویدم و دیدم سراب شد
دیدی که گر گرفته‌ام از آتش عطش
دیدم چگونه در دل تو قند آب شد»

مراعات نظیرها گاه مانند بیت اول متکی بر روابط معنایی هستند و گاه مانند بیت دوم متکی بر تداعی اما سادگی آنها ناشی از حرکت مضامین در مرز پرخطر کلیشه‌هاست؛ کلیشه‌هایی که عبور به سلامت از کنار آنها گاه عملی شده و گاه نه!

در ابیات بالا خلق ترکیب تازه دعای تشنه و رابطه تازه قند در دل آب شـدن و آتش عطش، متن را از کلیشـه دور کرده است اما در ابیات زیر نه ترکیبات تازه‌ای ایجاد شده‌اند که شعر از کلیشه‌ها فاصله بگیرد و نه روابط تازه‌ای برقرار شده‌اند تا حس و حال تازه‌ای به کلمات آشنا بدهند.

«گفت: «دلگیرم از اینجا»، گفت: «دلتنگم دیارم را»
«ماندن آسـان نیسـت»، گفت و رفت و مشـکل کرد کارم را
پیش چشمم آرزویم رفت و رفت اما مریز ای اشک
پیش مردم آبرویم را، مگیر از من وقارم را»

با این همه در یک نگاه کلی، این ساده‌نویسی و خلق روابط تازه با همان دایره واژگانی آشناست که موجب جذابیت اشعار «صبح زود» شده است. دایره واژگانی کـه در نهایت از حیث جنس، کهن یا مایل به کهن محسوب می‌شوند. واژگانی که هنوز کهنه نشده‌اند و هنوز غرابت معنایی ندارند.

«کنون که شعر به کار تو هیچ کار ندارد
بیا تو نیز چنین باش اگر دلت بگذارد
مباش منتظر شعر، شعر اگر که بخواهد
خودش می‌آید و کاری به انتظار ندارد»

این زبان اما تا حدی «لواسانی» را از انعکاس شفاف جهان معاصر در عرصه سیاسـت و اجتماع بازداشته است؛ مساله‌ای که در اشعار نیمایی او نیز خودنمایی می‌کند. گویـا درگیری با اوزان عروضی خواه ناخواه، آگاه یا ناخودآگاه، زبان و بیان را با نوعی کلی‌گویی و ذهنی‌نویسی سنتی همراه می‌کند. انگار حرف از دهانی معاصر درمی‌آید اما می‌تواند از دهان هر انسانی در هر دوره‌ای شـنیده شود. از همین رو اشعار «صبح زود» را می‌توان در زمره اشعار نوقدمایی رده‌بندی کرد.

صدای انسـان نوعی را از این سـطرهای نیمایی بشنوید و به‌رغم بیان نو بویژه در انتهای شعر، مردی را به نظاره بنشینید که همانقدر می‌تواند در آپارتمانی در یکی از خیابان‌های تهران مشغول نوشتن باشد که در خانه‌ای گلـی در یکی از کوچه‌های باریک بلخ یا شیراز در قرون هفتم و هشتم هجری!

«با خود وداع کن! / آنی که روزگار تو می‌خواهد از تو / باش / کافی‌ست هر چه شعر و / شب و / آسمان و / انس / تا کی به فکر ذکر و سماعی / انسان! / موجود اجتماعی!»

در شبکه‌های اجتماعی
@vatanemrooz